روزنامه طلوع

۲۶ اسفند ۱۳۹٤ چهارشنبه

۵ شماره ۱۶٤۱ سال بیست و یکم

ویژه

وجود بنای چهارتاقی موسوم به شیخ‌عالی که آتشکده بوده و در دورهٔ اسلامی به مدفن علما و مشاهیر دوان، از جمله علی‌بن احمد خطیب (متوفی ٤٤١ هجری قمری، علامه جلال‌الدین دوانی (فیلسوف قرن نهم هجری قمری) و حاج‌عبدالصاحب دوانی (عالِم دورهٔ قاجاریه) تبدیل شده است، این بنا از دیگر آثار پیش از اسلام دوان است.

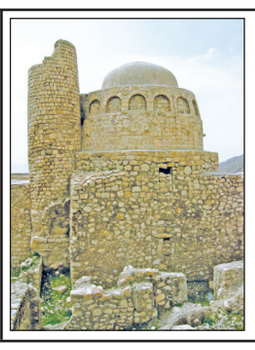

تا بالاخره در مسجد اجدادی خود مستقر نموده بود.

در سال ۱۳۸۷ با پیشنهاد بازسازی حمام قدیمی دوان از جانب نگارنده به جناب آقای کریم احسایی، بزرگ خیّر دوان، ایشان با اختصاص بودجهٔ قابل توجهی خدمت فرهنگی دیگری را رقم زدند. ناظر این پروژه نیز جناب آقای صفدر احسایی بودند که در اندک زمان با مدیریت ارزنده‌شان حمام تاریخی دوان بازسازی شد و برای انتقال اشیا به موزه آماده گشت.

گشایش این گنجینهٔ ارزشمند، با حضور مدیرکل محترم میراث فرهنگی و گردشگری استان فارس، جناب آقای دکتر بذرگر و فرماندار محترم وقت کازرون، جناب آقای مهندس صالح پور صورت گرفت، و بدین گونه گنجینهٔ مردم شناسی دوان رسماً اعلام موجودیت کرد و به جمع موزه‌های مردم‌شناسی استان پیوست. در این مراسم جمعی از مسئولان استان و شهرستان و بسیاری از مردم فرهنگ‌دوست دوان از نقاط مختلف استان حضور داشتند.

ساخت اقتصادی

الف. کشاورزی در دوان

از دیرباز مردم دوان کشاورز بوده‌اند. اینان در روزهای سال یا بر روی زمین کشاورزی در دشت، به کشت گندم و جو می‌پرداخته‌اند، یا زمین‌های بکر دشت و کوهپایه و کوهستان را به باغ‌های انگور و انجیر و انار تبدیل کرده و سالیانه مقادیر زیادی انگور و انجیر و انار را برداشت می‌کرده‌اند.

۱. زمین‌های زراعی

زمین‌های کشاورزی دوان ۱۴ سال پیش از اصلاحات ارضی ۱۳۴۲ و پس از مبارزات سال‌های متمادی با فئودال‌ها و مالکان، در سال ۱۳۲۸ خورشیدی طی روندی پیچیده و طولانی، به مردم بازگشت و از آن پس مردم دوان به عنوان خرده‌مالک بر روی آنها به کشت‌وکار پرداخته‌اند. نکتهٔ قابل توجه این‌که، زمین‌های کشاورزی دوان، سهامی درون‌طایفه‌ای است که بین مردم هر طایفه مشاع می‌باشد.

در زمان رونق کشاورزی در دوان، کشت‌وکار مردم، دارای سازمانی منسجم و عُرف‌مَدار بود. سازمان کار متشکل گروه‌های شش نفره به نام «دَرکار -dar kâr» (در نقاط دیگر، بُنه یا صحرا) بود. در هر دَرکار، باتجربه ترین و طبیعتاً مُسن‌ترین فرد، سرپرست بود که او را «سَرکار-sar kâr» می‌نامیدند. سَرکار دو دستیار به نام «وَرکارvar-kâr» و سه زارع تحت فرمان داشت. اینان همه خویشاوند و از یک طایفه بودند.

۲. تاکستان‌ها

دوان در منطقهٔ کوهستانی، اما خشک و کم‌آب قرار دارد. تمامی تاکستان‌های آن دیم است که در سه موقعیت متفاوت دشت، کوهپایه و کوهستان ساخته شده‌اند. وجود آثار خرابه‌های دیوارهٔ تراس‌های باغ‌های بالا دست روستا در سمت شرق و شمال شرقی، نشان از قدمتی هزار ساله دارد. وسعت تاکستان‌های دوان در هر سه موقعیت بیش از ۲۰۰۰ هکتار است.

نکتهٔ قابل توجه اینکه تمامی باغ‌ها چه در دشت یا کوهپایه و به ویژه در کوهستان، تراسبندی شده و یکی از شیوه‌های بسیار سنتی آب خیزداری را به نمایش می‌گذارد. سطح افقی تراس‌ها باران را در خود فرو می‌کشد و اجازهٔ جریان یافتن بدان نمی‌دهد. با توجه به شرایط تاکستان‌ها و تراسبندی آنها که به دلیل وسعت و قدمت در فارس، بی‌نظیر و منحصر به فرد است، می‌طلبد که سازمان میراث فرهنگی آن را به ثبت آثار ملی برساند. اهمیت تراسبندی این سازهٔ وسیع و قدیمی در چینش سنگ‌های بدون ملات است که در شیب‌های تند ارتفاعی بیش از دو و گاهی تا سه متر دارند.

در تاکستان‌های دوان گونه‌های مختلف انگور سیاه و سفید وجود دارد. گونه‌های انگور سیاه عبارت‌اند از: «یاقوتی yâqut-i»، «سَمَلقندی semal-qand-i»، «گَبلُرگ gablorg»، «شَس‌اَروسی šas-arus-i»، «خارَکی xârak-i»، «سی‌یِ دارسُوز siye-y dâr-sowz»، «سی‌یِ خَرخُر siye-y xar-xor» و «پَروِزی pave:z-i».

انواع انگورهای سفید نیز عبارت‌اند از: «نالونی nâluni»، «اَسکری askari»، «اُوی ovi»، «کُمَشی komaši»، «گولون‌گوی gulun-gov-i»، «رِویِی revey-i»، «رتَوی retav-i»، «ریش‌بُوُیی rîš-bow,oy-i»، «کُلاهی kolâ-yi»، «خُی‌گوگی xoy-kowg-i»، «کِشمِشی kešmeš-i» و «گیهی gihi».

۳. باغ‌های انار

در سمت جنوب و جنوب شرقی دوان یازده چشمهٔ کم‌آب از زمین می‌جوشد. در پایین دست دَه چشمه، جز یکی (اُو بیدْی)، باغ‌های انار ایجاد شده است که همگی با آب این چشمه‌ها آبیاری می‌شوند.

در این باغ‌ها، چندگونه انار پرورش یافته‌اند مثل: «نار پوس سرخ شیرازی nâr-e pus sorx-e širâzi» (انار پوست قرمز شیرازی)، «نار اَتابَگی nâr-e atâbagi»، «نار پوس اِسپهٔ شِری nâr-e pus espe-ye šeri» (اَنار پوست سفید شیرین)، «نار پوس اِسپهٔ تیریش nâr-e pus espe-ye tiriš»(انار پوست سفید ترش).

۴. باغ‌های انجیر

تا سی- چهل سال گذشته، دوان حدود ۲۵ باغ انجیر سفید دیم داشته است که اغلب در کوهستان شرقی و شمال شرقی واقع بوده‌اند و تعدادی نیز در کوه شمالی، موسوم به کوه باغی. این باغ‌ها که هر یک حدود صد درخت تنومند داشته‌اند، امروزه بیش از چند باغ آن باقی نمانده و بقیه خشک شده‌اند. انجیر هم مثل انگور در دو رنگ سفید و سیاه، انواع مختلف دارد. انجیرهای سفید عبارت‌اند از: اَنجی andzi، کوچْی kutsi و خَروِکی xarveki است. انجیر سیاه نیز عبارت‌اند از: «پیوس peyves»، «غَنی γani»، «گِلو gelu» و «کوچْی سی‌یَ kutsi siya».

ب. دامداری:

از سه شیوهٔ درآمد روستایی در دوان، شیوهٔ دامداری قدیم‌تر از شیوه‌های کشاورزی و صنایع‌دستی است. مردم دوان با وجود سابقهٔ هزار و چند صدساله‌ای که زندگی یکجانشینی داشته‌اند، اما هیچ‌گاه از دامداری که شاید همین شیوهٔ زندگی موجب کشاندن آنها از مکانی نامعلوم به مکان فعلی بوده است، دست برنداشته‌اند و همچنان گروهی از آنها این شیوهٔ نیاکانی را ادامه می‌دهند.

بز در زندگی مردم دوان نقش زیادی داشته است. اگرچه در گذشته گاو و گوسفند هم در دوان پرورش می‌یافته، اما این بز بوده که عمدهٔ دام یک گله را تشکیل می‌داده است و شیر و گوشت آن در اقتصاد مردم دامدار تأثیرگذار بوده است.

تا نیم‌قرن گذشته علاوه‌بر اینکه تعداد خانوار دامدار در روستا قابل‌توجه بوده و گله‌های یک‌صاحبی متعلق به آنها بوده است، تمامی خانوارهای کشاورز هم هر یک دارای چندرأس دام (بز و میش) بوده‌اند که به‌طورجمعی، گله‌های چندصاحبی را در اختیار داشتند.

ج. صنایع دستی (سنتی):

صنایع‌دستی دوان دارای سابقه‌ای کهن است که تولید بعضی از آنها تا به امروز ادامه دارد. در گذشته مواد اولیهٔ تمامی آنها در خود روستا تهیه می‌شد؛ اما آنها که هنوز تولید می‌شوند، مواد اولیه‌شان از خارج از روستا تأمین می‌گردد. این صنایع که در گذشته نیاز مبرم روستا را برطرف می‌کرد، به شش گروه تقسیم می‌شود.

- صنایع بافتنی: خود به دو گروه تقسیم می‌شد.

۱. سبدبافی: که از ترکه‌های درخت بادام‌کوهی و درختی به نام اَسُپِس assopes تولید می‌شد و مخصوص اِنگور و انجیر و انار بود. مثل: لُودْ lowδa، کَـ ـَ ـلُو ka:low ، گَـ ـِ ـرِک.

۲. دست‌بافته‌های نخی: مثل ریوار rivâr (رویهٔ گیوه) و گلیم و اُوکَـ ـِ ـش owke:š و خورَ xu:ra (کیسه-های دولنگه‌ای از موی بز و پشم گوسفند) و شِـ ـِ ـوَ še:va (تخت پارچه‌ای گیوه).

- صنایع‌چوبی: مثل خِـ ـِ ـش xe:š (خیش)، ننو، دستهٔ ابزار آهنی و، کُرسی (چارپایه)، دسّی جُور dasse-y jowr، (دستهٔ هاون سنگی). تیر نان‌پزی و پایهٔ دِلک.

- صنایع پوستی: مثل مَشک و دِلک delek (دلو سه‌پایه).

- صنایع سنگی: مثل جُور jowr(هاون سنگی)، بَردَر bardar (وسیلهٔ خردکردن غلات و حبوبات)، آسِک âsek (دست‌آس)، نادْی بَردی nâδe-y bard-i (ناودان سنگی)، سنگِ قبر، بَردینگ barding (سنگاب)، بوگردِنَ bugardena (غلتکِ پشت بام)، شـ ـِ ـر še:r (شیر سنگی) و...

- صنایع گِلی: مثل تیری tiri (تنور)، دَنِک dânek (سیلوی خانگی)، بوگولِک bugulek (ظرف متوسط مخصوص نگهداری مواد غذایی) و تاپو tâpu (ظرف بزرگ نگهداری خرما).

- صنایع غذایی: مثل دوشُو dušow (شیرهٔ انگور)، اُوگر owgor (آب‌غوره)، سرک serka (سرکه)، نوی‌خَتِکی nu-y xatek-i (نان از آرد دانهٔ‌بلوط) و شِلی مَجِکی šele-y majek-i (آش از دانه‌های بادام‌کوهی).

عاشورای دوان، میراث معنوی ایران

مراسم دههٔ محرم در دوان با شکل خاص سینه‌زنیش، چند سالیست که به ثبت ملی رسیده است. این نوع سینه‌زنی، گرچه برگرفته از مراسم سینه زنی بوشهری‌هاست، اما هم در ریتم نوحه‌خوانی و، هم در انتخاب شعرها، با سینه‌زنی بوشهری‌ها تفاوت دارد.

چشمه اُو لَردِک

ریتم سینه‌زنی دوانی‌ها تندتر و حماسی‌تر است و شاید به دلیل روحیهٔ کوهستانی بودن آنها این ریتم تند حماسی بیشتر مناسب حالشان باشد تا آن ریتم کُند توأم با تأمل و نرمش ساحل‌نشینان آن دیار.

در بخش سوم از توصیف این رسم کهن،گزیده‌هایی از نوحه‌های سینه‌زنی دوانی‌ها را بیان خواهیم کرد تا عمق عشق دوانی‌ها به امام حسین علیه‌السلام را بیشتر بنمایانیم. با این قید که از هر نوحه، تنها چند بیت به عنوان نمونه می‌آوریم و می‌گذریم.

نوحهٔ اول

این سر زقفا جدا، این شهید کربلا
تن روی زمین جدا، سر به نوک نیزه ها
طفلان همه العطش، از داغ عطش به غش
بر زادهٔ مصطفی، ظلم اینقدر چرا؟
کشتند امام دین، آن قوم معاندین
بر گردن عابدین، زنجیر جفا چرا؟

نوحهٔ دوم

این سر پُر زخون ببین کنار مصطفی
جسم شریفش به زمین، سرش به نیزه ها
جن و ملائک به زمین جمله به سرزنان
جبریل هم نوحه‌کنان در صف کربلا
آب فرات پس چرا تو موج می زنی
شرم نکردی از خدا به روی مصطفی

نوحهٔ سوم

شیعه شد ماه عزا زنید بر سر، با ناله و زاری
درین ماتم‌سرا هم زبهر حسن و جدِ کبارَش،
هم نوگل زهرا، حسین در کربلا
زینب آمد به سر نعش برادر، کی عزیز
خواهر، ولد شیر خدا چشم بگشا و ببین
خواهر زارت، می برند سوی شام، با شمر دغا
ای برادر ندهد شمر امانم، زار و خسته
جانم، نشینم بَرِ تو زخم‌های سر و تن پاک
نمایم، مرهم بنمایم برِ پیکر تو

نوحهٔ چهارم

آفاق پُر از غلغله و شیون و شِین شد
ای غمزدگان باز مگر قتل حسین شد؟
زینب به سر دست گرفت گیسوی شبرنگ
چون شمر لعین بر سر بالین حسین شد
زینب به سر قبر حسین می‌رود امشب
از بهر حسین خاک به سر می‌کند امشب

نوحهٔ پنجم

ای شیعه مگر قتل شه کون و مکان است
یا روز وفات پدر عالمیان است
ای دخت پیامبر منما گریه و زاری
بهر پدرت جن و مَلَک نوحه‌کنان است
گردید حسین بی‌کس بی‌یار و علمدار
عباس که سقّای شه تشنه‌لبان است

عید باستانی نوروز

مردم دوان چون دیگر مردمان ایران، نوروز را عزیز می‌دارند. گذر از زمستان سرد و خشک و رسیدن به بهار، این ایام میانه‌رَوِی طبیعت، شوری برمی‌انگیزد که روح هر انسانی را صیقل می‌دهد.

مردم دوان از نیمهٔ اسفند، پس از پشت سرنهادن چلهٔ بزرگ و کوچک زمستان، دست‌به‌کار جمع‌وجور و رُفت‌ورو و گردگیری یکساله از تمامی فضای خانه می‌شوند و در تهیهٔ تنقلات خانگی عید، آستین‌ها را بالا می‌زنند.

برنجَک berenja و اَخُرِک axorek (دانهٔ شیرین‌شدهٔ بادام‌کوهی) و دِنگو dengu (گندم‌برشته) و نان تیری شیرین از جملهٔ آنهاست.

شب چهارشنبهٔ آخر سال جشن چهارشنبه‌سوری به نیت اینکه سردی و زردی زمستان را از تن به درکنند و گرمای زندگی را از آتش به ودیعه گیرند، با شور و شعف برپا می‌دارند.

رسم دید و بازدید هم طبق سنت دیرینه، ابتدا وظیفهٔ کوچک‌ترهاست که به دست‌بوسی بزرگ‌ترهای فامیل بروند و بعد منتظر حضور بزرگ‌ترها می‌شوند که به دیدارشان بیایند. روزهای دید و بازدید عید، برای بچه‌ها دلچسب‌ترین ایام سال است. سالی که سراسر برایشان از همان کوچکی کار است و زحمت.

گرچه روستا در دل طبیعت و خود جزئی از طبیعت است، اما روز سیزده را در خارج از خانه به سر می‌برند و نحسی سیزده را در سیزده‌بدر به‌در می‌کنند و روزی را به تفریح و شادی ،پشت سر می‌گذارند.

رسم آریسی âris-i (رسم سنتی عروسی)

در گذشته، ازدواج در روستای دوان، درون‌فامیلی یا درون‌طایفه‌ای بوده است. کمتر اتفاق می‌افتاده که دختر را به غریبه شوهر دهند. جمعیت روستا زیاد بوده و سن دخترها و پسرها نزدیک‌به‌هم، در نتیجه زوجی که از نظر سنی به‌هم بیایند، در طایفه وجود داشته است. اغلب ازدواج‌ها بین پسرعمو و دخترعمو و در مرحلهٔ بعد بین پسران و دختران خاله و دایی و عمه‌ها صورت می‌گرفته است.

ناف‌بُرشدن دختر برای پسرعمو یا پسر دیگری از فامیل رسم بوده و از بدو تولد دختری، وی را برای پسری در نظر می‌گرفته‌اند و برای رسمیت دادن به آن، خانوادهٔ پسر النگو یا گوشواره‌ای را به عنوان نشانه، به خانوادهٔ دختر هدیه می‌کرده‌اند. بنابراین تا زمان ازدواج، خانوادهٔ دختر دغدغه‌ای برای به خواستگاری آمدن دخترشان نداشته‌اند و به موقع دختر را به خانهٔ بخت می‌فرستاده‌اند. درصورتی‌که امر معمول ناف‌بُری صورت نمی‌گرفت، تا مراسم عروسی، رسم‌های مقدماتی دیگری باید انجام می‌شد مثل شرط‌کنون، نومزادْی numzâδ-i (نامزدی) و عقدکنون aγd-konun (عقدکنان)

اصطلاح هفت روز و هفت شب جشن و سرور که در فرهنگ ایرانی وجود دارد، به‌درستی در دوان انجام می‌شده است. برای شروع جشنی سراسر شادی مِـ ـِ ـتَر me:tar (نوازندگان محلی) فرا می‌خوانده‌اند و در تمام چندروزهٔ پیش از مراسم سنتی هفتگانه، نواهای شاد می‌نواخته‌اند و مردم در میدان ده به چوپی čupi (رقصیدن) و ترکه‌بازی می‌پرداختند. از جملهٔ مراسمی که در روزهای جشن عروسی برپا می‌کره‌اند، عبارت بودند از :

- باروزی bâruzi: رسم هیزم‌گردانی در روستا، نخستین روز رسمی جشن بود. این رسم مسابقه‌ای بود که بین جوانان روستا برگزار می‌شد. جوانان شرکت‌کننده نیمه‌شب به کوه می‌رفتند و هریک بار هیزمی فراهم می‌نمود و بر قاطری بار می‌کرد و به ده باز می‌گشت. مردم روستا در ابتدای راه کوهستان با نواختن ساز و نقاره در انتظار بازگشتشان شادی می‌کردند. هرکس که پیش از بقیه از کوه برمی‌گشت و به جمعیت می‌رسید، مادر داماد دستمالی ابریشمین به گردن قاطرش می‌بست. بقیه که پیاپی می‌رسیدند نیز به جمع می‌پیوستند و با کِل و هلهله و شادی وارد کوچه‌های دَه می‌شدند و بارهای هیزم را به خانه‌های عروس و داماد و کدخدا می‌بردند. اگرچه این عمل ظاهراً مسابقه بین جوانان بود، اما در اصل همیاری مردم بود برای سوخت زیر دیگ روزهای جشن و شادی.

- مَجمَ گردون majma-gardun: رسم گرداندن مجمعه‌های رنگارنگ در روستا. این رسم نیز به جهت کمک و یاری به خانواده‌های عروس و داماد صورت می‌گرفت. در روز دوم جشن، اقوام عروس و داماد مجمعه‌ای از تنقلات مختلف محلی و یک کله‌قند که در وسط مجمعه قرار می‌دادند و توری رنگی روی آن می‌انداختند، منتظر می‌ماندند تا مهتر با ساز ونقاره مجمعهٔ مادر عروس را که برای داماد آماده کرده بود، حرکت دهند. عده‌ای همراه مجمعه حرکت می‌کردند و زنان و دختران رقص‌کنان در پیشاپیش گروه، کوچه‌به‌کوچه می‌گشتند و از در هر خانه‌ای که مجمعه داشت عبور می‌کردند. زنان خانه به خیل جمعیت می‌پیوستند. چیزی نمی‌گذشت که کوچه‌ها پر از مجمعه‌های رنگارنگ می‌شد که زنان و دختران با سُروک و کِل و رقص ابتدا به خانهٔ داماد می‌بردند و مجمعه‌های داماد را تحویل می‌دادند. مادر داماد نیز مجمعهٔ عروس که لباس عروسی و قطعه‌های طلا بود، همراه دیگر مجمعه‌هایی که دیگران برای عروس تدارک دیده بودند به خانهٔ عروس می‌فرستاد.

- سِرتِراشون ser-terâš-un: بعدازظهر روز مجمعه‌گردون، در حیاط خانهٔ داماد یا میدان روستا، رسم سِرتِراشان برگزار می‌شد. مردم از خرد و کلان دور تا دور میدان انجمن می‌کردند. سلمانی یک کرسی یا صندلی در وسط میدان می‌گذاشت و داماد را روی آن می‌نشاند و سر و صورتش را اصلاح می‌کرد. ضمن اصلاح، جوانان ترانه می‌خواندند و شادی می‌کردند. بزرگان مجلس، هرکس به وسع خود شاباش می‌داد و سلمانی وجه داده شده را با صدای رسا اعلام می‌کرد. تا آخرین نفری که شاباش می‌داد، مراسم ادامه داشت. در پایان تمامی پول‌های گردآوری شده به پدر داماد تحویل می‌شد. پدر داماد نیز مبلغی از آن را به پاس خدمات سلمانی به وی باز می‌گرداند.

- هَنابندون hanâ-band-un : شب دوم جشن، با تاریک شدن هوا، تعدادی از خانوادهٔ داماد مجمعه‌ای را که در آن ظرف حنای خیساندهٔ تزئین شده و دستمال‌های سه‌گوش گلدوزی شده موسوم به پاوَندون pâvandun و شیرینی و تنقلات آماده می‌کنند و با ترانه‌خوانی و دست‌افشانی روانهٔ خانهٔ عروس می‌شدند. راه را با چراغ‌های چِمنی (فانوس) روشن می‌کردند تا به خانهٔ عروس برسند. با ورودشان به خانهٔ عروس کِل می‌زدند و هورا می‌کشیدند و به دور عروس حلقه می‌زدند و ترانهٔ «وُی گُل حنا می‌بندیم. طوق طلا می‌بندیم» می‌خواندند. یکی از زنان کامله، به دست و پای عروس حنا می‌گذاشت و با دستمال‌های سه‌گوش می‌بست. بعد خانوادهٔ عروس مجمعهٔ حنای داماد را بر سر می‌گذاشتند و به خانهٔ داماد می‌رفتند تا دست و پای داماد را نیز چنین کنند.

- هَموم‌رُوون hamum-rowun: صبح روز سوم جشن، چند زن از خانوادهٔ داماد به خانهٔ عروس می‌رفتند و با عروس که او را نیز چند زن همراهی می‌کردند، راهی حمام می‌شدند. پیش از رسیدن زنان «زن حمامی» که در این مواقع زن یا مادر حمامی بود، حمام را برای عروس و همراهان آماده می‌کرد و در بدو ورودشان اسفند و کُندُر دود می‌کرد. پس از اتمام حمام، همگی به خانهٔ عروس می‌رفتند. از طرف خانوادهٔ داماد، برای عروس و همراهان ناهار را به خانهٔ عروس می‌فرستادند. مقداری غذا و قدری شیرینی نیز برای زن حمامی فرستاده می‌شد. پس از ناهار، عروس را آرایش می‌کردند و لباس سفید عروسی را به او می‌پوشاندند. بر پیشانیش چتری می‌گذاشتند و در دوطرف صورتش از گیسویش پازُلفی قرار می‌دادند و روی پازلفی مجموعه‌ای زینتی از مُهره و سکه، موسوم به ری‌زلفی ri-zolf-i آویزان می‌کردند. بر پرهٔ بینی‌اش پتری patri (سوزن نگین‌دار طلا) قرار می‌دادند. به دستش النگو و انگشتر می‌کردند و به مچ پایش تَولَ tavla (پابند) و به گردنش، هیکل heykal (سینه‌ریز) می‌انداختند. و در آخر گلبهار (تاج گل) بالاتر از چتری، بر سرش می‌نهادند. بعد بر صندلی می‌نشاندند و زنان و دختران به تماشایش می‌آمدند و گرداگردش می‌خواندند و می‌رقصیدند.

- دماوَرو damâ-va-ru: (رسم رفتن داماد به چشمه) پسین آخرین روز جشن، داماد سوار بر اسبی ترجیحاً سفید سوار می‌شد و تعدادی از جوانان روستا، سوار بر قاطر او را همراهی می‌کردند. مردم در این روز در حاشیهٔ روستا و در زمین‌های اطراف، با نوای نوازندگان شور و شادی می‌کردند و کف و هورا می‌کشیدند و به تماشای اسب‌سواری جوانان جسور می‌ایستادند که ضمن سوارکاری با تفنگ تیر هوایی شلیک می‌کردند و بر شور و شوق جماعت حاضر می‌افزودند. پس از چندی، سوارکاران به سمت چشمه می‌تاختند و در پشت تپه از دیده می‌رفتند. داماد وضو می‌گرفت و بر سر چشمه دو رکعت نماز حاجت می‌خواند و باز به تاخت به محل تاخت‌وتاز باز می‌گشتند و به سوارکاری می‌پرداختند و به کلوبازی kulu-bâzi (تیراندازی نمایشی هوایی در حال تاخت دو سوارکار به سمت هم). پس از اتمام مراسم از کوچه‌های روستا می‌گذشتند و به خانهٔ داماد می‌رفتند. در میانهٔ راه ، مردم از پشت‌بام بر سر داماد گل و مورد می‌ریختند. و جشن همچنان ادامه داشت.

- آریس‌بَرون âris-bar-un: شب آن روز عروس را با آدابی خاص به خانهٔ بخت می‌بردند. پیش از آن مردم در خانهٔ داماد به شام دعوت بودند. آخر شب بزرگان خانوادهٔ داماد و در رأس آنان پدر و مادر داماد، و البته بدون حضور وی، با اسبی تزئین شده به خانهٔ عروس می‌رفتند و به اتفاق اقوام خانوادهٔ عروس که در بیرون از خانه منتظر آمدنشان بودند، وارد خانه می‌شدند. پدر و مادر عروس از آنها استقبال می‌کردند. پس از پذیرایی، از پدر عروس اجازهٔ بردن عروس را می‌گرفتند. زنان و دختران می‌خواندند: «وُی گُل اَپاوَتُ بوشو. بَـ ـَلی خجالت نکشو.» woy gol apâva to bušu, ba:li xejâlat nakešu (ای گل برخیز که برویم تا در بردنت خجالت‌زده نشویم). چون عروس برنمی‌خاست. باز می‌خواندند: «باوی آریسَ بوگو، اجازَ هادْ تُ بوشو». bâve-ye âris-a bugu, ejâza hâδe to bušu. و بالاخره با کسب اجازه از پدر عروس، او را سوار بر اسب می‌کردند و با هلهله و شادی به سوی خانهٔ داماد راه می‌افتادند. در آستانهٔ خانهٔ داماد، عروس از رفتن به داخل خودداری می‌کرد. مادر عروس هدیه‌ای به رسم پاندازون pândâz-un (پا اندازان) به عروس می‌داد و عروس به خانه وارد می‌شد. پس از رفتن عروس به حجله، خانهٔ داماد از جمعیت خلوت می‌شد. شلیک تیر از پشت بام نشانهٔ ازدواج زوج نوبخت بود.